دیباچه

قلاب ماهیان چموش رسانه‌زده

برای من عادت سریال‌بینی از قصه‌های جزیره شروع شد؛ از روزهایی که لذت بزرگ شدن با فیلیستی و سیسیلی و بقیه بچه‌های آن جزیره زنده، من را از زندگی سرشار می‌کرد. از زمانی که جهانِ زیست دیگرانی از یک جای دیگر کره خاکی- که هیچ هم شبیه زندگی ما نبود- بدون هیچ تعارف و واسطه‌ای وارد زندگی و عادت‌هایم شد و شخصیت‌های داستان شده بودند مثل پسرخاله‌ها و دخترخاله‌های راه دوری که هر هفته سر یک ساعت به دیدنم می‌آمدند و اتفاقاتی را که از سر گذرانده‌اند برایم تعریف می‌کردند. این خیلی شبیه زندگی بود. خود زندگی بود و بعدها که یکی از فن‌های جدی سریال‌های مهم جهان شدم بیشتر فهمیدم که به تعداد سریال‌هایی که دیده‌ام، زندگی کرده‌ام: یک بار با چند نفر در یک جزیره بی‌نام و نشان گیر کرده‌ام، یک بار زندانی شدم و از زندان فرار کرده‌ام، یک بار ندیمه‌ای شده‌ام که در سیستمی ضد زن ولی مذهبی در ینگه دنیا-امریکا- مورد سوءاستفاده حاکمان قرار گرفته است و خدا می‌داند که چه زندگی‌هایی کرده‌ام. در کل جهان سریال دیدن حالا مهم‌ترین ابزار سرگرمی و گذراندن اوقات فراغت است. مردم چیزهای دیداری دیگر را به نفع سریال‌بینی کنار گذاشته‌اند و صنعت سریال‌سازی هم بخوبی توانسته نبض سلیقه مردم را به دست بگیرد و میخ خود را در زمین مخاطب محکم بکوبد. در گزارشی که نتفلیکس، یکی از بزرگترین شرکت‌های ساخت سریال در جهان، سال ۲۰۱۷ منتشر کرده نوشته شده که این کمپانی با بررسی و تحلیل انتخاب‌های مشتریان خود توانسته ۲۰۰۰ گروه سلیقه را شناسایی کند. این عدد و البته تلاش برای رسیدن به این عدد، می‌تواند نویدبخش دوره‌ای جدید از رابطه مخاطب با رسانه باشد. چیزی که در فصل آخر سریال «بلک میرور» یا همان آینه سیاه به اوج خود رسیده و سازندگان این سریال در یک اقدام عجیب و جذاب، پایان‌بندی تعاملی را برای این سریال به پایان‌بندی تحمیلی از سمت نویسنده و کارگردان ترجیح دادند. به این صورت که قسمت جدید این سریال، چند پایان متفاوت دارد و بیننده می‌تواند انتخاب کند که می‌خواهد کدام پایان را ببیند. یعنی مثل یک بازی کامپیوتری خط داستان را خود مخاطب انتخاب می‌کند و در هر سکانس از بیننده سؤال می‌شود که کاراکتر اصلی چه تصمیمی بگیرد؟

سریال‌ها حالا دیگر فقط گوشه‌ای از ذهن ما را اشغال نکرده‌اند مثل یک عادت یا وقت‌گذرانی. حالا صنعت سریال‌سازی ارتباطات آیینی را به خدمت خود گرفته و با سرعت هرچه تمام‌تر برای تصرف ما آمده‌اند، برای کشاندن مخاطب در آیین برگزاری جهانی به نام سریال و پایشان را چند قدمی جلوتر گذاشته‌اند. حالا نیاز به یارگیری از میان مخاطبان دارند. قلاب‌شان خیلی وقت است ماهیان چموش رسانه‌زده را به دام نمی‌اندازد و طرحی انداخته که خود ماهی‌ها درگیر در فضای مجاز آنها شوند. جایی که مرز باریک خیال و واقعیت را در هم می‌شکنند. جایی که اسمش تجربه است و هر چه قدر که تجربه واقعی‌تری برای انسان مجازی قرن بیست و یکم بسازی، محبوب‌تری.

سریال‌ها، مردم جهان را هم‌افق کرده‌اند

نگاهی به بزرگترین صنعت هنری قرن اخیر در گفت‌وگو با دکتر ناصرالدین علی تقویان استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

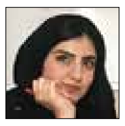

میترا فردوسی
پژوهشگر
مطالعات فرهنگی

می‌گویند که سریال‌ها دنیا را تکان داده‌اند؛ تکان‌هایی که مرزهای معرفت بصری، شناخت هنری و جهان‌بینی بیننده‌هایشان را جابه‌جا کرده است. سریال‌های سال‌های اخیر به لحاظ عمق روایت، غنی‌تر، از جهت جلوه تصویر، جذاب‌تر و بیش از همیشه محلی برای بازی دادن مخاطب و به عبارتی تعامل با او شده‌اند. شاید بتوان گفت این همه فضا برای مخاطب منفعل سال‌های گذشته که فیلم بزرگ روی پرده بزرگ سینما در خشونتی نمادین قرار بود او را تحقیر، توبیخ و مسحور کند، به مثابه یک انقلاب بزرگ و به منزله برگشت شکوهمند اراده و فاعلیت به اوست. سریال‌ها آمده‌اند تا جهانی دیگر از فرم‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها، شخصیت‌ها و اسطوره‌ها بسازند و ما را هم همراه با خود دیگرگون کنند. ما دیگر آنجا، بیرون از فیلم، روی صندلی شق و رق سینما ننشسته‌ایم؛ ما به درون سریال‌ها راه یافته‌ایم و خودمان بخشی از آن هستیم. البته حواسمان باشد که دوپامینی که بعد از دیدن هر قسمت از سریال محبوب‌مان دریافت می‌کنیم، کم از مخدرهای سنگین ندارد و سریال‌ها خوب می‌توانند ما را معتاد خودشان کنند؛ باید آنها را به قاعده و آگاهانه، به قدر سرخوشی ملایم جاری لابه‌لای روزمرگی فرساینده، مصرف کنیم. برای اینکه بخشی از کارکردهای فرهنگی سریال و نیز ملال‌هایی را که ایجاد می‌کند بیشتر بشناسیم، گفت‌وگویی کرده‌ایم با دکتر ناصرالدین علی تقویان، استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و استاد گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ. او که چند کتاب با محور نسبت سینما و فلسفه به فارسی ترجمه کرده است در این گفت‌وگو از ویژگی‌های مثبت سریال‌های جدید می‌گوید و اعتقاد دارد که پی‌رنگ و نخ تسبیح روایت سریال‌های متأخر، همان جوهره روشنگری است.

■ **سریال‌ها امروز تبدیل به یکی از مهم‌ترین علاقه‌مندی‌های جهانی شده‌اند و صنعت سریال‌سازی به قدری رونق گرفته که بزودی گوی سبقت را از خیلی از ژانرهای هنری دیگر مثل فیلم‌ها و شوهای تلویزیونی می‌گیرد. چطور سریال‌ها اینقدر ترند شدند و محبوب مردم؟**

سؤال خیلی مهمی است. شخصاً فیلم سینمایی زیاد می‌دیدم و در این حوزه کارهای تئوریک و ترجمه‌هایی هم کرده‌ام؛ بویژه در مورد نسبت بین سینما و فلسفه! فیلم دیدن، نه تنها یکی از علایق و تفریح‌های من بود، بلکه برایم نقش آموزشی داشت. از گنجینه سینما، جهان معنایی خود و طیف ارتباطاتم را با دیگران گسترش و ارتقا می‌دادم. اما الآن ۴ یا ۵ سال می‌شود که عملاً دیگر نمی‌توانم فیلم ببینم، فقط مخاطب سریال هستم چون فیلم، دیگر مرا سرشار و راضی نمی‌کند و سریال جهان معنایی بزرگتر و بهتری برایم می‌سازد.

■ **سریال چه ویژگی‌هایی نسبت به فیلم‌های سینمایی دارد که توانسته این جهان را برایتان بسازد؟**

بخشی از پاسخ به ساختار سریال برمی‌گردد که نسبت به سینما و فیلم سینمایی در معنای کلاسیک آن خیلی متفاوت است. سریال می‌تواند به صورت اپیزودیک و فصلی (سیزنال) ساخته شود یعنی فصل‌های متعدد داشته باشد و در عین حال، اپیزودها خیلی کوتاه‌تر از فیلم سینمایی هستند. سریال می‌تواند به صورت هفتگی پخش شود. با گسترش اینترنت، امکان دانلود نیز پیش می‌آید و آدم‌ها می‌توانند کل مجموعه را یکجا دانلود کنند و ببینند. علاوه بر ساختار متفاوت، جهان معنایی که محتوای سریال برای ما می‌سازد تفاوت‌هایی نسبت به سینما و فیلم‌های سینمایی به معنای کلاسیک آن دارد. از دیگر ویژگی‌های سریال این است که می‌توانید آن را در خانه تماشا کنید. سریال اساساً برای صفحه تلویزیون ساخته شده، نه پرده عریض سینما! علاوه بر این‌ها برخلاف فیلم‌های سینمایی که معمولاً دو ساعت هستند هر اپیزود سریال بین ۴۵ دقیقه تا ۱ ساعت است.

■ **اشاره به «فرم» کردید. لطفاً راجع به «روایت» هم بگویید. فکر می‌کنم مثلاً سریال «بازی تاج وتخت» برای هر اپیزود یک نویسنده دارد. مجموعه‌ای از نویسنده‌ها، یک «مگاروایت» را می‌سازند که متفاوت با مدل کلاسیک فیلم‌هاست که یک نویسنده و خالق باید روایت را بسازد. این تفاوت، چه تأثیری بر فرهنگ بصری می‌گذارد و چه نوع جهانی را برای مخاطب می‌سازد؟**

کاملاً درست است. من حتی فراتر از آن می‌روم. نه تنها در خلق یک اثر سریالی یا اثر اپیزودیک، دیگر به ندرت می‌توان یک نویسنده واحد پیدا کرد بلکه سوژه‌های متعددی در شکل دادن به داستان و کارگردانی و فضای برنامه نقش دارند و علاوه بر آن هم نوعی تعامل با مخاطب در خلق اثر صورت می‌گیرد. همین سریال «بازی تاج و تخت» که مثال زدید، فکر می‌کنم بعد از سیزن اول بود که چون سریال گل کرد و مخاطب‌های زیادی گرفت و رتبه آن در وب‌سایت IMDB بالا رفت، سازندگان سریال در شبکه اچ.بی.او متوجه شدند که یک منبع عظیم از معناها و نمادها در گفت‌وگوهایی به وجود آمده که در فن‌پیج‌های سریال وجود دارد. آنها شروع به تحلیل گفت‌وگوها و کامنت‌های مردم در مورد سریال، شخصیت‌های آن و یا گاف‌هایی که در هر اپیزود وجود داشت، کردند. آنها به دقت پیش‌بینی روند داستان از دید مردم را آنالیز کردند و با این کار متوجه شدند که کدام هنرپیشه و شخصیت و صحنه جذابیت بیشتری داشته! بر اساس مجموعه تحلیل نظرات مخاطبان در نتیجه، خط داستان را عوض می‌کردند. اینجا بود که مخاطب وارد داستان می‌شد و تأثیر خود را می‌گذاشت. تأثیرگذاری بدین شکل بود که ناگهان شخصیتی که خیلی محبوب بود در ابتدای سیزن بعدی کشته شد در حالی که از خط داستان چنین برداشتی شکل نمی‌گرفت. بدین ترتیب ناگهان زیست جهان مخاطبان در موقعیت مسأله‌انگیز جدیدی قرار گرفت.

■ **آیا می‌توان گفت که برخلاف رسانه‌های دیگر که ناتوان از مشارکت‌دهی مخاطبان هستند و تقریباً هیچ کدام تعاملی نیستند! الآن می‌توان مخاطب سریال را مخاطب جدیدی نامید؟**

بله، می‌توان این سؤال شما را پروراند و تئوری‌های جدیدی در مورد مخاطبان سریال گفت. من البته می‌خواهم یک گام فراتر بروم و بگویم شاید کانسپت «مخاطب» دیگر برای سریال جواب ندهد و بهتر است برای مخاطبان سریال از مفهوم مشارکت کننده استفاده کنیم.

■ **بسیاری از منتقدان فیلم و جامعه‌شناسان هنر معتقدند که صنعت سریال‌سازی، به مثابه یک انقلاب، هنرهای دیداری را وارد یک دوره جدید کرده است. نظر شما چیست؟**

سریال را می‌توان با ادبیات داستانی مقایسه کرد. «جنبش رمانتیسیسم» در ادبیات، ژانر رمان را پدید آورد. رمان‌های بلند در همین هنگام شکل گرفتند که یک انقلاب در ادبیات داستانی به شمار می‌رفت. رمان، ادبیات را وارد ساحت دیگری کرد و ادبیات بیش از پیش با فلسفه و با زندگی روزمره پیوند خورد. از این رو، قرن ۱۹ در ادبیات و هنر به عنوان قرن رمان شناخته می‌شود. در قرن ۲۰ به دلایل جامعه‌شناختی، تاریخی و سیاسی، رمان افول کرد و به سمت داستان کوتاه رفتیم. سینما هم وارد شد و رمان را از جذابیت گذشته انداخت. همان طور که ژانر رمان در ادبیات یک ژانر بزرگ بود و جهش عظیمی ایجاد کرد الآن هم سریال دارد این کار را در حوزه هنرهای دیداری انجام می‌دهد. قرن آینده، قرن سریال خواهد بود و سینما به معنای کلاسیک آن، گرچه محو نمی‌شود، به حاشیه می‌رود.

الآن فیلم‌هایی که اسکار می‌گیرند خیلی چیپ، لوس و بی‌مزه به نظرمان می‌رسند و اصلاً تعجب می‌کنیم که چرا یک فیلم را در یک فستیوال معتبر، بهترین دانسته‌اند. حقیقتاً دیگر فیلم خوبی هم تولید نمی‌شود که بخواهند برگزینند. خیلی از کارگردان‌ها و بازیگران و تهیه‌کننده‌های سینمای کلاسیک به سمت سریال آمده‌اند. حتی یک سری فیلم‌های سینمایی دنباله‌دار شکل گرفته! قبلاً هم در سینمای کلاسیک این کارها انجام می‌شد ولی الآن بیشتر شده! «ماتریکس» و بعد هم «ارباب حلقه‌ها» به صورت چندتایی درست شدند. اینها نمونه‌هایی از فیلم‌های سینمایی هستند که تلاش کرده‌اند نوعی جهش به سمت سریال داشته باشند. انگار سینمای کلاسیک می‌خواهد از این اتفاق عقب نماند. در مجموع به سمتی می‌رویم که ژانر هنرهای دیداری وارد مرحله و جهان دوره‌ای جدید می‌شود. در این جهان‌دوره، سینما به معنای کلاسیکش اوج و قرب گذشته را ندارد و سریال دارد جایگزین آن می‌شود.

■ **آیا می‌شود گفت یکی از دلایل مقبولیت این فضای سریالی، این است که سریال‌ها به زندگی روزمرهٔ ما شباهت دارند؟ مثلاً همان طور که بچه‌های همسایه بزرگ می‌شوند، بچه‌های سریال هم قد می‌کشند و جزئیات زندگی شخصیت‌ها را بیشتر می‌شناسیم.**

بله، یک دلیل عمده‌اش همین است. در سینمای کلاسیک، داستان فشرده بود و اصلاً نمی‌شد اینقدر زیاد به داستان و شخصیت‌ها نزدیک شد.

البته نمی‌خواهم وارد گفتمان مطالعات فرهنگی شوم بلکه با دید پدیدارشناسانه به سریال می‌نگرم. اصطلاحاتی مثل «زندگی روزمره» مربوط به مطالعات فرهنگی هستند ولی من رویکرد پدیدارشناسانه دارم و با سریال زندگی می‌کنم. سریال، فراتر از زندگی روزمرهٔ من است. همهٔ آدم‌ها در زندگی روزمره خرید، پخت و پز و شست و شو انجام می‌دهند ولی هیچ کدامش یادشان نمی‌ماند. سریال فراتر از زندگی روزمره است چون در خاطر می‌ماند. گرچه عناصر مختلف زندگی روزمره و حتی ملالِ زندگی روزمره را در بعضی سریال‌ها تجربه می‌کنید، در خلال سریال در جهان تازه‌ای مشارکت دارید و حتی اتفاق‌های زندگی روزمره را در خلال دریچه‌ای رو به آن جهان جدید تفسیر می‌کنید. بدین ترتیب، زندگی روزمره، ذیل سریال قرار می‌گیرد.

■ **یعنی تابعی از سریال می‌شود؟**

تابعی از سریال و جهانی می‌شود که منِ مشارکت کننده، در همراهی با شخصیت‌ها و داستان سریال برای خود می‌سازم. زندگی روزمره در دل آن جهان قرار می‌گیرد. نمی‌گویم زندگی روزمره تابع سریال است ولی بخشی از آن می‌شود. نوید «جهان‌دوره» جدیدی که گفتم، با این نوع عناصر پدیدار می‌شود.

■ **یک انگ که بخصوص جامعه‌شناس‌های سنت انتقادی، همیشه به سریال وارد می‌دانند این است که «راهی برای غیرسیاسی شدن جامعه به شمار می‌رود و عادتواره‌ای است که ما را به سمت فارغ شدن از مسائل اطراف سوق می‌دهد و باعث خلأذهنی می‌شود». حتی گاهی پا را فراتر می‌گذارند و سریال را مخدر نسل جدید می‌دانند. این دیدگاه انتقادی را چطور تفسیر می‌کنید؟**

عده‌ای شاید چنین تفسیرهای رادیکالی بدهند ولی من زیاد موافق نیستم. شاید نظریات صنعت فرهنگ و امثال آن را مطرح کنند ولی من نمی‌توانم بپذیرم. ابتدا باید تعریف سیاست و امر سیاسی را مورد بازاندیشی قرار دهیم. من تعریف سیاست با این نوع نگاه را نمی‌پسندم.

■ **پس اگر درست فهمیده باشم به نظر شما سریال‌دیدن نوعی از سیاست‌ورزی جدید است.**

اگر سیاست را به معنای هابرماسی آن در نظر بگیریم، سریال یک سیاست‌ورزی جدید با وجوه انتقادی زیاد است. معتقدم تعریف هابرماسی از سیاست، خیلی جامع‌تر و فراگیرتر است و ویژگی‌های تأمل‌گرایانه و بازاندیشانه بیشتری را دارد.

■ **و بدین ترتیب، سریال دیدن هم امری سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رود؟**

بله، و چون کنشی اجتماعی است و در زیست جهان اجتماعی رخ می‌دهد، امری سیاسی نیز هست.

به هر حال، هم از نگاه پدیدارشناسانه و هم از دید اندیشه انتقادی، می‌شود خیلی از حرف‌ها و نظریه‌هایی که در سینمای کلاسیک می‌زدیم را به صورتی غنی‌تر و قوی‌تر پیرامون سریال مطرح کنیم. حتی جریان‌های چپ هم در مورد سینمای کلاسیک نتوانستند به خود اجازه دهند که کلیت سینما را جزئی از «صنعت فرهنگ» بدانند بلکه سینما را به دسته‌هایی مثل «سینمای خارج از ژانر» و غیره تفکیک کرده‌اند. در بعضی سریال‌ها وجوه «صنعت فرهنگ» آن قوی‌تر از وجوه انتقادی آن است. حتی در سریال‌هایی که ژانرهای خیلی اکشن و عامه‌پسند دارند، مشابه سینما، به‌طور همزمان وجوه انتقادی مشاهده می‌شود.

■ **آیا جهانی که سریال به وجود می‌آورد، یک فلسفه خاص دارد و چیز خاصی را روایت می‌کند؟ نخ تسبیح روایت‌های این سریال‌ها چیست؟ این فیلم‌ها چه فلسفه و جهان‌بینی دارند؟**

ابتدا مقدمه‌ای در ارتباط با این سؤال بیان می‌کنم. من سریال را یک گسست از سینما نمی‌دانم بلکه سریال ادامه هنر مدرن از جمله سینما است. همان طور که در اخلاق مدرن و سیاست مدرن قائل به گسست نیستم، گسست را در هنر مدرن قبول ندارم. سؤال شما را در گفتمان فلسفی و اجتماعی مدرنیته جواب می‌دهم. همان طور که در سینما، رمان و هر هنر مدرن دیگر هم نقد مدرنیته را می‌بینید و هم دفاع از آن؛ همان طور که در فلسفه مدرن شاهد نقد و دفاع همزمان هستید؛ سریال نیز یک فلسفه خاص و عمومی ندارد منتها نخ و رگه پیونددهنده‌ای که هنر مدرن، علم مدرن، سیاست مدرن و اخلاق مدرن را از ۳۰۰ یا ۴۰۰ سال پیش تا کنون در عرصه تاریخ جلو برده و به هم متصل کرده «گوهر روشنگری» است؛ همان چیزی که متفکران، هنرمندان و کنشگران امروز و دیروز در مقابلش یا در کنارش به سخن گفتن پرداخته‌اند. بالاخره یک عنصر مشترک در این امر مدرن و روشنگرانه وجود دارد که من اسمش را «اندیشهٔ بازتابی» یا «تأمل‌گرایانه» یا «خوداندیشانه» می‌گذارم؛ یعنی ما از رنسانس به بعد، آگاه شده‌ایم که هر چیزی را باید زیر ذره‌بین نقد بگذاریم؛ حتی خودمان، توانایی‌های خویش، شناخت‌هایمان و کنش‌هایی که انجام می‌دهیم! می‌خواهیم تن به اسطوره و خرافه ندهیم؛ تن به ظلم و ستم ندهیم، و تن به زشتی و ابتذال هم نسپاریم. در هر سه عرصه علم، اخلاق و هنر، می‌خواهیم معیارهای داوری خود را هر چه عقلانی‌تر، متکامل‌تر، انسانی‌تر و خردمندانه‌تر کنیم.

■ **قهرمان‌های این سریال‌ها چه چیزی را ترویج می‌دهند؟**

به نظر من در این فقره نمی‌شود یک جواب سرراست داد. این که قهرمان‌های سریال چه باشند و چه کنند بستگی به داستان دارد ولی کلیت جریان سریال در ادامه علم مدرن، هنر مدرن، سینمای کلاسیک، سینمای قرن بیستم، و همچنین در کنار علم مدرن، فلسفه مدرن و اخلاق مدرن است. تمام اینها را در مجموع در جهت عقلانی‌تر شدن بیشتر انسان می‌دانم. رگه پیونددهنده‌ای که کلیت تمام اینها را توضیح دهد، همان «گوهر روشنگری» و عقلانیت است.

■ **به مدد تکنولوژی‌هایی که برای دانلود سریال‌ها وجود دارد، از تهران گرفته تا کابل تا نیویورک، همه با هم یک سریال را می‌بینیم. شاید سؤالم شعاری باشد ولی آیا این فناوری‌ها می‌تواند باعث نزدیک کردن مرزها به هم و رفتن به سمت درک جهانی مشترک باشد؟**

قطعاً همین طور است. آرمان روشنگری در نهایت، آزادی، برابری و صلح است. آرمان‌های روشنگری، رهایی است. این رهایی، می‌تواند برابری را به عنوان یک ایده محقق سازد. هم صلح و هم آزادی، به قول کانت، ایده‌های تنظیم‌گر هستند. ما با نگاه به این ایده‌ها می‌توانیم در جهانی مشترک هم‌بهره باشیم طوری که یک افغان، یک نیویورکی، یک آفریقایی و یک ایرانی همه با هم به افقی مشترک برسند. گویا با دیدن سریال، نوعی همزادپنداری با شخصیت‌ها می‌کنیم و دردهای مشترکمان را فریاد می‌زنیم و به اشتراک می‌گذاریم. یکدیگر را احساس می‌کنیم وقتی که از خود می‌پرسیم که مضمون نهایی که در این سریال به اشتراک گذاشته می‌شود در نهایت به چه افقی می‌نگرد؟ چه آرمانی دارد؟ این آرمان است که در نهایت آدم‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و باعث می‌شود بدون این که طرف مقابل را بشناسم، ساعت‌ها در مورد فلان سریال با وی به صحبت بنشینم. به وجود آمدن همین گفت‌وگو به معنای نوعی نزدیکی است و این که بیش از پیش، از خشونت دور می‌شویم. هر چه بیشتر گفت‌وگو کنیم، کمتر جنگ بینمان رخ می‌دهد.

> جریان سریال در ادامه علم مدرن، هنر مدرن، سینمای کلاسیک، سینمای قرن بیستم و همچنین در کنار علم مدرن، فلسفه مدرن و اخلاق مدرن است. رگه پیونددهنده‌ای که کلیت تمام اینها را توضیح دهد، همان «گوهر روشنگری» و عقلانیت است

سونامی رسانه‌ای

گزاره

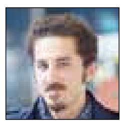

یحیی نطنزی
روزنامه‌نگار و
منتقد فیلم

با مرور تاریخ سینما در میانه قرن بیستم به نقل قول‌ها و مصاحبه‌های متعددی از سینماگرانی برمی‌خوریم که همگی در نکوهش تلویزیون گفته‌اند و نسبت به خطراتش هشدار داده‌اند. از آلفرد هیچکاک گرفته که تماشای تلویزیون را کاری عبث و ناتوان در تغییر عادات بینندگان توصیف می‌کرد، تا گروچو مارکس که در نقل قول مشهور و کنایه‌آمیزی گفته بود: «تلویزیون خیلی برایم آموزنده‌ست. هر وقت کسی در پشت صحنه آن را روشن می‌کند به اتاق دیگری می‌روم و شروع به خواندن یک کتاب می‌کنم.» حالا اما بعد از گذشت چند دهه و تحولات عظیمی که تلویزیون تجربه کرده و تأثیرات شگرفی که بر نظام سرگرمی‌سازی گذاشته، پناه بردن به این جور نقل قول‌ها برای توصیف کارکرد تلویزیون و برنامه‌ها و بخصوص سریال‌هایش بیش از حد ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد. در دورانی به سر می‌بریم که بیش از ۱۵ درصد از ترافیک اینترنتی در سطح دنیا متعلق به نت‌فلیکس به‌عنوان اصلی‌ترین شبکه نمایش خانگی و یکی از مهم‌ترین بسترها برای پخش سریال‌های پرمخاطب است؛ دورانی که ورود سینماگران برجسته به عرصه سریال‌سازی دیگر نه یک اتفاق جدید، بلکه یک عرف پذیرفته‌شده است. و دورانی که سینمای جریان اصلی برای نباختن قافیه به رقبای قدرتمندش در شبکه‌های تلویزیونی، بیشتر از گذشته برای استفاده از تکنولوژی‌های جدید در عرصه نمایش هول می‌زند تا بلکه به لطف فیلم‌های سه‌بعدی و سالن‌های «آی‌مکس» بتواند از وفاداری مخاطبان به تلویزیون بکاهد. مهم‌تر اینکه در این مبارزه قدیمی و در عین حال تازه از اینکه قواعد قصه‌گویی‌اش را با الگوهای داستان‌گویی در سریال‌ها سازگار کند هم ابایی ندارد و به همین دلیل بیشتر از گذشته از تجربه‌های دنباله‌دار سینمایی که اساساً ماهیتی سریال‌گونه دارند استقبال می‌کند.

سریال‌های تلویزیونی به‌دلیل بازار شدید رقابتی‌شان بخصوص در سال‌های اخیر ناگزیر از به کارگیری ایده‌های فرمی و روایی بدیع و غافلگیرکننده بوده‌اند. مکانیسم رابطه بیننده با تلویزیون به‌گونه‌ای تنظیم‌شده که سریال‌ها بدون این ایده‌ها خیلی زود شکست می‌خورند و جای خود را به آلترناتیوهایی می‌دهند که بی‌رحمانه جایگزین برنامه‌های کم‌مخاطب می‌شوند. همین عامل باعث شده سریال‌ها ریسک‌پذیری بیشتری از خود نشان بدهند و بتوانند با نمونه‌های موفقی مثل «بازی تاج و تخت»، «خانه پوشالی» و «تئوری بیگ‌بنگ» مخاطبانی از نسل‌های مختلف به دست بیاورند و در سرگرمی‌سازی و سلیقه‌سازی برای آنها تا حد زیادی موفق عمل کنند. سریال‌های موفق این دوره و زمانه چنان به فرهنگ عامه رسوخ می‌کنند که گاهی حتی بیشتر از سینما در قالب عاملی هویت‌ساز ظاهر می‌شوند و می‌توانند بر رفتارهای طیف وسیعی از بینندگان خود تأثیر بگذارند. از طرف دیگر سریال‌ها به‌دلیل بستر مناسبی که برای تجربه‌ورزی دارند به سازندگان خود امکان استفاده از نوآوری‌هایی می‌دهند که می‌توانند پیشگام زمان خود باشند و موج‌ها و جریان‌های فراگیر ایجاد کنند. نمونه‌اش امکان تماشای اینتراکتیو و تعاملی که سازندگان سریال «بلک میرر» اخیراً ایجاد کردند و با الگوبرداری از ساختار تعاملی بازی‌های رایانه‌ای شاید بتواند در آینده نزدیک به شکل‌گیری یک گونه هیبریدی یا تلفیقی پرطرفدار تبدیل شود.

سریال‌های تلویزیونی مثل هر پدیده پرطرفدار و پرنفوذ دیگری در معرض نقدهای منفی و نگاه‌های آسیب‌شناسانه زیادی قرار دارند. خصوصاً که تأثیرگذاری آنها به‌دلیل قالب پخش مستمر می‌تواند در برخی مواقع از سینما، ادبیات یا بازی‌های رایانه‌ای فراتر برود و گستره وسیع‌تری از مخاطبان را هم هدف بگیرد و جهان‌بینی و تعاملات فردی و جمعی آنها را متأثر کند. طبعاً سریال‌ها و به طور کلی هر برنامه تلویزیونی‌ای می‌تواند کیفیت بالا یا پایینی داشته باشد اما دسترس‌پذیر بودن آنها برای هر مخاطبی و هزینه نسبتاً پایین این دسترسی باعث شده با پدیده‌ای مواجه باشیم که دامنه رسوخش از بین مخاطبان عادی محصولات سرگرمی‌ساز فراتر رفته و به دیگر اجزای جوامع سرایت کرده است. تا جایی که، مشابه اتفاقی که چند وقت پیش افتاد، گاهی سیاستمداران هم برای فرستادن پیام‌های منفی یا مثبت خود ترجیح می‌دهند از نشانه‌های آشنای سریال‌ها بهره ببرند. احتمالاً اگر خود این سیاستمداران هم ندانند مشاوران‌شان به گوش آنها رسانده‌اند که فراگیری سریال‌های تلویزیونی در دنیای امروز به شکل‌گیری یک جور سونامی سرگرمی/رسانه‌ای منجر شده و ضریب نفوذش از قالب تلویزیون‌ها و سقف اتاق خانه‌های بینندگان بسیار فراتر رفته است. سریال‌ها حالا در کنار همه کارکردهای جذاب، فریبنده و چندبعدی‌شان نوعی زبان ارتباطی جدید هم خلق کرده‌اند. زبانی که در سایه نوآوری‌های تکنیکی و ابداعات روایی هر روز بیشتر از گذشته موقعیت رقبای قدیمی‌اش را در معرض خطر قرار می‌دهد و لایه‌های معنایی خودش را پیچیده‌تر می‌کند. شاید به‌همین دلیل سریال را باید اصلی‌ترین رسانه سرگرمی‌ساز قرن بیست و یکم دانست و سرفصل‌های مطالعات رسانه‌ای را با توجه به کارکردها و قابلیت‌های آن بازتعریف کرد.

پدیده‌ای به نام بینج واچینگ یا از جایت تکان نخور!

ترجمه

تمنا منصوری
مترجم

فرهنگ تماشای پشت سر هم تلویزیون یا همان بینج واچینگ (binge-watching) اصطلاحی است که در میان ما به‌همان «خوره سریال» جا افتاده است. می‌گویند نتفلیکس به‌عنوان یکی از جریان سازترین کانال‌های تماشای تلویزیون در قالب استریمینگ، باعث و بانی اصلی این رفتار است. امروزه در حدود ۷۵ درصد بینندگان تلویزیون تأیید می‌کنند که پشت سرهم تلویزیون تماشا می‌کنند و حتی می‌دانند در فهرست تماشایشان، گزینه بعدی چیست. مطالعه دیگری هم نشان داده است که این آیین یعنی تماشای پشت سر هم تلویزیون یک «هنجار جدید» است، به‌طوری که ۶۱ درصد مشترکان نتفلیکس اقرار کرده‌اند که به‌طور منظم سریال می‌بینند. بعید نیست که این اتفاقات حاکی از این باشد که ما به مردمی گوشه‌گیر تبدیل شده باشیم که فوبیای جامعه دارد اما نباید فراموش کنیم که تماشای پشت سر هم تلویزیون اثر عظیمی بر صنعت تلویزیون نیز داشته است- نه تنها بر اینکه ما چگونه برنامه‌ها را تماشا می‌کنیم مؤثر است بلکه بر اینکه چه چیزهایی می‌بینیم و چطور آنها ساخته شده‌اند نیز تأثیر دارد. این چهار مورد، چهار تغییر بزرگ دنیای تلویزیون هستند:۱-ما بیشتر سریال می‌بینیم یعنی تقاضا برای محتوای جدید بیشتر از هر زمان دیگری است.۲-سریال‌ها متفاوت از هم ساخته می‌شوند.۳-کل این صنعت پیرامون بینج واچینگ به مثابه یک رفتار یا فرهنگ، شکل گرفته است.۴-درخانه ماندن و به تنهایی سریال دیدن دیگر پذیرفته شده است.

شما یک بینج واچر هستید؛ وقتی که:

-عبارت «فقط یک قسمت دیگر» را بیشتر از هرچیز دیگر در روز تکرار کنید.

-خواب سریالی را می‌بینید که درحال حاضر تماشا می‌کنید.

- نام دوستان و اعضای خانواده را فراموش می‌کنید اما در عوض تمام شخصیت‌های داستان را از بر هستید.

- تمام ساعت‌ها و روزها و هفته‌ها بدون اینکه متوجه باشید اشتباه حرف می‌زنید.

-پس از مدت زمان طولانی نشستن، دیگر چیزی در نشیمنگاه خود احساس نمی‌کنید.

-وقتی سریال تمام می‌شود احساس از دست دادن می‌کنید اما این تنها سه ثانیه طول می‌کشد چون قسمت بعدی آغاز می‌شود.

-دوستان و اعضای خانواده به شما یک نوشیدنی سم زدا توصیه می‌کنند.

- از اینکه به خاموش کردن تلویزیون یا لپ‌تاپ‌تان فکر کنید بدنتان به لرزه می‌افتد.

***منبع: تلگراف**